

سعدی و ماکیاولی: نمایی از همسانی شرایط روزگار و همانندی‌ها میان گفتارهای سعدی و اندیشه‌های شهریار ماکیاولی

احمد خاتمی^۱

علی اصغر رحیمی^۲

چکیده

سعدی در جای جای آثارش - از جمله نخستین باب دو اثر مشهورش، بوستان و گلستان و در بسیاری حکایت‌های دیگر این دو اثر، و بخش‌هایی از مجالس‌اش - به حکومت و حکومت‌داری و حاکمان پرداخته است. از دیگر سو ماکیاولی با کتاب شهریارش نامی آشنا و جریان‌ساز در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی و حکومت‌داری و دنیای سیاست بوده است و کمتر پژوهشگری را در وادی سیاست می‌توان یافت که به آرا و عقاید این اندیشمند ایتالیایی، در مقام رد یا تحلیل و بزرگداشت، نپرداخته باشد. با نگاهی دقیق‌تر به اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی حاکم بر روزگار این دو اندیشمند می‌توان به شباهت‌هایی در زندگی آنها دست یافت. سوای نظرگاه فرهنگی که از آن دید فلورانس زمان ماکیاولی و شیراز عصر سعدی هر دو کانون هنر و فرهنگ و ادب زمان خود بوده‌اند، از نظر شرایط تاریخی - اجتماعی نیز می‌توان شباهت‌هایی بین این دو گوشه از دنیا در برهه‌های یاد شده یافت؛ ایران نخستین دهه‌های پس از حمله‌ی مغول را سپری می‌کند و فلورانس نیز در عصر زندگی ماکیاولی به دلیل بی‌کفایتی حاکمانش سال‌هاست که دست‌خوش ناآرامی و آشوب و هجوم حاکمان پیرامونی است. سعدی و ماکیاولی با دیدن درد مردم بر آن‌اند که الگوی حکومتی مناسبی در پیش نهند که بتواند آرامش و امنیت را برای طبقات مختلف جوامع‌شان به ارمغان آورد. گرچه ابزاری که برای این منظور به کار می‌رود متفاوت است، اما به نظر می‌رسد که دغدغه یکی باشد. این نوشته کوششی است برای نشان دادن گزیده‌ای از این شباهت‌ها.

کلید واژه‌ها: سعدی، ماکیاولی، کلیات سعدی، شهریار ماکیاولی، نقد تطبیقی.

دوره پنجم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۱

۱. استاد دانشگاه شهید بهشتی.

a_khatami@sbu.ac.ir

۲. دکتری ادبیات فارسی از دانشگاه شهید بهشتی.

rahimiesi@yahoo.com

نشده است؛ بنابراین اگر بتوان شباهت‌هایی بین این دو اندیشمند یافت، حاصل شرایط و اوضاع مشترکی است که بر زمانه‌ی این دو اندیشمند حاکم بوده است. لذا تشابه منظومه‌ی فکری و برون‌داد اندیشه‌شان نمی‌تواند حاصل تعامل یا تاثیر و تاثر باشد. این پژوهش برآن است با بررسی الگوهای مشترک سیاسی-اجتماعی‌ای که علمای علوم اجتماعی از آن به عنوان ساختارگرایی یاد می‌کنند، این شباهت‌ها را تبیین کند.

«ساختارگرایی را می‌توان به معنای جستجوی قوانین کلی و تغییرناپذیر بشریت با عملکردی در همه‌ی سطوح زندگی بشری - از ابتدایی گرفته تا پیشرفته‌ترین سطح آنها - تعریف کرد.» (ریترز ۵۴۳) ژان پیازه نیز ساختارگرایی را نوعی شیوه‌ی تحلیل واقعیات مشاهده شده دانسته و معتقد است که «ساده کردن یک دامنه‌ی معرفتی به یک ساختار خودسامانده در ما این احساس را به وجود می‌آورد که موتور محرکه‌ی داخلی آن نظام معرفتی را در اختیار گرفته ایم» (پیازه ۱۱). ساختارگرایان به کشف برخی ساختارها موفق شده‌اند و کاربرد این ساختارها برخی ویژگی‌های عمومی را آشکار کرده، ویژگی‌هایی که وجود آنها به وضوح ضروری است و ساختارها به رغم تنوعی که دارند منعکس‌کننده‌ی این ساختارها هستند (همان ۱۵). یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان ساختارگرایی لویی اشتراوس است که یکی از مهم‌ترین ساختارهای مورد نظر وی، ساختارهای نوع بشرند. «الگوهای جهان اجتماعی که دانشمندان اجتماعی می‌سازند در وجوه گوناگون صورت‌های همانندی به خود می‌گیرند؛ زیرا فرآورده‌های بشری در سراسر جهان از سرچشمه‌ی بنیادی واحدی برخوردارند که همان ذهن بشر می‌باشد. این همان ساختار ذهن است که ساختار غایی در کار لویی اشتراوس به شمار می‌آید» (ریترز ۵۴۳). وی معتقد است که «همه‌ی جوامع بشری - از جمله جوامع نوین - ساختار مسلط همانندی دارند. او برای آن تأکید بر جوامع ابتدایی داشته است که این گونه جوامع کمتر تحریف شده‌اند و به همین دلیل کشف ساختار مسلط بر آنها ساده‌تر است» (همان).

آغاز سخن

همه‌ی آثار سعدی در مجموعه‌ای با نام کلیات سعدی در دسترس محققان است. اگر از بخش‌های کوتاهی مانند معدود ابیاتی به نام مفردات و چند رباعی و قطعاتی کوتاه و سایر پاره‌های از این دست بگذریم، این مجموعه شامل بوستان، گلستان، غزلیات و

مجالس سعدی است که البته در بعضی نسخ از کلیات مانند کلیات به تصحیح فروغی سه رساله اضافه دارد که نخستین آن رساله‌ی نصیحه الملوک است و رساله‌ی دیگر نیز بی‌گمان در تربیت یکی از ملوک‌زادگان است که براساس تصحیح فروغی به دو نام در **نصیحت سلطان انکیانو و جواب رساله‌ی ملک آباقا** آورده شده است؛ سومین رساله نیز کاملاً بی‌ارتباط با سیاست و حکومت‌داری نیست (فروغی ۳۴/۱). اگر از غزلیات سعدی که سرایش زمانمند (کرونولوژیک) آنها برای ما آشکار نیست صرف‌نظر کنیم، نام نخستین باب بوستان در گفتار سعدی «باب عدل است و تدبیر و رای» آمده است (همان ۶/۳) و تاریخ نگارش آن ۶۵۵ ه. ق. (همان ۷/۳) و نام نخستین باب **گلستان در سیرت پادشاهان** است که یک سال پس از **بوستان** نگارش شده است (همان ۱۲/۲).

بنابراین سعدی در **بوستان و گلستان** سخن خود را با گفتارهایی در باب حکومت و سیاست آغاز کرده است و همین می‌تواند گواهی بر اهمیت این مسئله در ذهن و ضمیر سعدی تلقی شود که برای دستیابی به علت اهمیت این موضوع از نظر سعدی لازم است به زندگانی شاعر و شرایط ویژه زمانی و مکانی دوران زندگی او و رخدادهای مهم آن عصر مروری داشته باشیم.

سعدی در عصر آشوب

مشرف الدین مصلح ابن عبدالله متخلص به سعدی که سال تولد او را به سبب اختلاف روایات حدود ۶۰۶ ه. ق. می‌دانند و تاریخ درگذشتش را حدود ۶۹۰، به اعتقاد برخی، بزرگترین شاعر ایران پس از فردوسی است. (صفا ۱۱۵-۱۱۱) سعدی در شیراز دیده‌گشود و در اوآن کودکی، پدرش در گذشت. پس از تحصیل علوم مقدماتی از شیراز به بغداد رفت و احتمالاً در مدرسه نظامیه به تکمیل دانش خود پرداخت. وی در نظامیه بغداد که مهم‌ترین مرکز علم و دانش آن روزگار بوده احتمال دارد از درس و هم‌صحبتی استادان معروفی چون سهروردی و ابن جوزی سود برد. سعدی پس از این دوره راهی سفر حج شد و در روزگار سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد به شیراز بازگشت و در همین ایام دو اثر جاودان بوستان و گلستان را آفرید و به نام «اتابک» و پسرش سعد بن ابوبکر کرد. پس از سقوط حکومت سلغریان، سعدی بار دیگر از شیراز خارج شد و به بغداد و حجاز رفت. در بازگشت به شیراز مورد احترام و تکریم بزرگان فارس بود. وی در طول زندگی‌اش ملاقات‌هایی با

عظامک محمد جوینی در تبریز داشته است. (ریپکا و دیگران ۳ و ۳۵۲).

درباره‌ی کوچ سعدی از شیراز و سفری که شاید چند ده سالی به درازا می‌کشد این‌گونه آمده است: «آشوب و فتنه‌ی فارس او را که ظاهراً مثل پدر پرورده‌ی نعمت اتابکان آنجا بود از شیراز بیرون برد. سفر کرد و رفت و کوشید تا مگر در این سفر آرام و قراری به دست آورد. اما هیچ‌جا قرار نیافت. بعد از سالها خانه به دوشی باز هوای شیراز به دلش راه یافت. با شوق و علاقه راه دیار پدران را پیش گرفت و آن راه را که با قدم یاس و گریز پیموده بود در بازگشت با پای شوق و با قدم سر پیمود» (زرین کوب ۲۴۴).

ریشه‌های «آشوب و فتنه» مذکور در بالا هول و هراسی بوده است که یورش تاتار در دل ایرانیان بل جهانیان انداخته است: «در وصف اهمیت تاریخی و همچنین در شرح وحشت و انقلاب مدهشی که هجوم این وحشیان از بیابان‌های مغولستان و ترکستان و ماوراءالنهر در نیمه‌ی اول قرن سیزدهم ایجاد نمود هیچ‌گونه مبالغه‌ای نیست» (براون، ۱۳۵۱، ۶). نویسنده پس از توضیحاتی درباره‌ی همسانی گزارش تاریخ نویسان شرقی و غربی درباره‌ی خون‌خواری و بی‌رحمی ارتش چنگیز ادامه می‌دهد: «وحشت و اضطرابی که از این قوم خون‌خوار در اروپای غربی پدید شده بود به قدری عظیم بود که سالنامه‌نویس آن زمان ماتیو پاریس^۳ که در سنت البان^۴ تالیف نموده در ذیل وقایع سال ۱۲۳۸ م. می‌نویسد که: از ترس مغول‌ها ماهیگیران گات‌لند^۵ و فریزلند^۶ جرات نمی‌کردند از دریای شمال عبور کرده در یارموث^۷ به صید ماهی مشغول شوند» (همان ۷).

هنگامی که چنین ترس جانگدازی از مغولان در دورترین سرزمین‌های انتهای اروپا تا مغز استخوان مردمان رخنه کرده، می‌توان پی برد که در دل مردمان ایران که از نزدیک شاهد و قربانی تاراج و آشوب و قتل‌عام خود و هموطنان‌شان به دست لشگر جرار چنگیز بوده‌اند، ترس و اضطرابی به مراتب شدیدتر وجود داشته است. جنوب ایران که از خط سیر حرکت مغول به سمت نواحی غربی برکنار بوده کمتر از نواحی شمالی و مرکزی و غربی دچار خسارت شده و شیراز به تدبیر عاقلانه و تسلیم به موقع اتابک آن شهر آسیبی نیافت و حتی چند بیت از دیباچه بوستان به این موضوع اشاره می‌کند که سعدی از این عمل هوشمندانه‌ی اتابک سعد برای نجات شیرازیان خرسند بوده است (همان ۲۰ و ۲۱). با وجود این، به ضرس قاطع می‌توان گفت که محنت سعدی از این شور و بیداد و بلوایی که گریبان بشریت را گرفته فراوان بوده است؛ چرا که سعدی هرگز از محنت دیگران بی‌غم نبوده که «بنی آدم اعضای یکدیگرند».

3. Matthew Paris

4. St. Albans

5. Gothland

6. Friesland

7. Yarmouth

ماکیاولی و روزگار او

نیکولو ماکیاولی^۸ در روز سوم مه ۱۴۶۹ در شهر فلورانس به دنیا آمد (اسکینر ۱۸). خاندان وی از خاندان‌های کهن و توانگر شهر بود و مردان آن از سده‌ی سیزدهم گه‌گاه مقام‌های بسیار بلندپایه داشتند. اما پدرش، که حقوقدان بود، ثروتی نداشت و با تنگدستی سر می‌کرد. گذران‌اش با اندک درآمدی از ملکی کوچک در نزدیکی شهر بود و مزدی که گه‌گاه از پیشه‌اش به دست می‌آورد. زیرا به دلیل ورشکستگی از داشتن شغل دولتی در جامعه‌ی فلورانس محروم بود. نیکولو روزگاری نوشت که وی پیش از آنکه مزه‌ی زندگی را بچشد، مزه‌ی فقر را چشید. به همین دلیل در کودکی از آموزش درخور توانایی‌اش برخوردار نشد (آشوری ۲۷ و ۲۸).

در باب نابسامانی فلورانس، زادگاه ماکیاولی، در دوران زندگی این اندیشمند کافی است بدانیم که این شهر در فاصله‌ی سالهای ۱۴۹۴ تا ۱۵۱۲ تحت تاثیر نیروهای مختلف و نابسامانی‌هایی گوناگون بوده است از آن جمله: خاندان مدیچی^۹، یک مبلغ مذهبی به نام گیرولامو ساوونارولا^{۱۰}، شورای حاکم بر شهر، جنگ با پیزایی‌ها و شکست خوردن به رغم کمک‌های فرانسه، ظهور چزاره بورجا و دست‌خوش آشوب بودن، ظهور پاپ یولیوس و از میدان به در کردن بورجا و درگیری‌های وی با فرانسه که متحد فلورانس است، قدرت گرفتن ماکسیمیلیان امپراتور مقدس روم و مشکلاتی که برای فلورانسیان پیش می‌آورد، و سرانجام در ۱۵۱۲ بازگشت دوباره‌ی خاندان مدیچی به قدرت و حذف ماکیاولی از صحنه‌ی سیاست و حتی در برهه‌ای به زندان افتادن وی.

علاوه‌بر سابقه‌ی دیرینه‌ی خانوادگی ماکیاولی و دستی که بر آتش سیاست و حکومت دارند، خود نیکولو نیز نخستین بار عملاً در بیست‌ونه سالگی به عنوان رییس دیوان دوم جمهوری فلورانس، که شغلی بود بلند پایه، پای به عرصه‌ی سیاست می‌گذارد و سپس کارهای دشوارتری چون شورای اجرایی و شورای فرمانروا، که به نام آن امور خارجی و دفاعی را هم زیر نظر دارد، نیز به او واگذار می‌شود (همان ۲۸). ماکیاولی برای ورود به این عرصه نسبتاً جوان است (اسکینر ۲۱). تاریخ این انتصاب مقارن با سقوط رژیم ساوونارولا می‌باشد. وی مصلح و مبلغی مذهبی از سلسله‌ی دومینیکن در سان مارکو^{۱۱} بود که علم مخالفت با فساد و بی‌بندوباری خاندان مدیچی در فلورانس برداشت و دیکتاتور آن شهر شد

8. Niccolo Machiavelli

9. Medici

10. Girolamo Savonarola

11. San Marco

و سرانجام به جرم ارتداد شکنجه، محاکمه و اعدام شد (همان ۱۸).

«نخستین ماموریت ماکیاولی به عنوان یک سفیر به دربار لویی دوازدهم بود. وی پنج [یا شش] ماه در فرانسه می ماند و از سوئی ملتی قدرتمند را می بیند که در سایه یک فرمانروا با سنت ها و نهادهای سیاسی استوار می زیست» (آشوری ۲۸) و «از سوی دیگر در این مدت به وضع نامشخص دولت شهرهای ایتالیا که روز به روز مبهم تر می شود، پی می برد. علت این سفر توجیه شکست فلورانس بود در بازپس گیری پیزا^{۱۲} [در هفتاد کیلومتری جنوب غربی فلورانس] با وجود کمک فرانسه که ماکیاولی بدان فرستاده شده بود» (اسکینر ۲۴).

«مدتی پس از بازگشت ماکیاولی از این ماموریت قدرتی جدید و خطرناک به نام چزاره بورجا^{۱۳} در همسایگی فلورانس ظهور می کند که نزدیک است جمهوری فلورانس به دست اندازی او بر باد رود؛ چرا که چزاره سر آن دارد تا در ایتالیای مرکزی، دستگاه شهریاری به پا کند» (آشوری ۲۸). «ماکیاولی به عنوان سفیر نزد او رفته چهار ماه در آنجا می ماند. انتخاب یولیوس دوم به مقام پاپ سلسله کشمکش هایی را بین چزاره بورجا و پاپ جدید در پی داشت که ممکن بود فلورانس نیز از شر این درگیری ها در امان نباشد» (اسکینر ۲۸ تا ۳۴).

پس از آنکه بورجا از میدان خارج می شود پاپ جدید و بلندپروازی هایش بار دیگر فلورانس را در معرض خطر قرار می دهد. فلورانس از سوئی از جانب پاپ تحت فشار قرار می گیرد و از سوی دیگر هم پیمان فرانسه است و ماکیاولی بار دیگر راهی فرانسه می شود تا موضع گیری فلورانس را در صورت حمله ی پاپ به دوک نشین میلان برای فرانسویان شرح کند (همان ۳۵ و ۳۶).

از یک سو «کمک مالی سنگینی که ماکسیمیلیان^{۱۴} امپراتور روم مقدس می خواهد به فلورانس تحمیل کند و ماکیاولی ماموریت می یابد که بررسی و ارزیابی کند احتمال آمدن امپراتور به آن اندازه ای هست که نتوان خطر کرد و از دادن آن باج سنگین سر باز زد» (همان، ۳۶) و از سوی دیگر «نیرنگ ها و دسیسه های فراوانی که پاندولفو پتروچی^{۱۵} فرمانروای سی یه نا^{۱۶} در روابط خویش با فلورانس به کار می بندد» (همان ۴۰) در کنار حوادث فراوان دیگری که در زمان حضور ماکیاولی در عرصه ی

12. Pisa

13. Cesare Borgia

14. Maximilian

15. Pandolfo Petrucci

16. Siena

سیاست فلورانس و حتی بعد از بیکار شدنش رخ می‌دهد همگی گویای اوضاع و احوال پریشان فلورانس عصر ماکیاولی هستند. انزوای سیاسی ماکیاولی بعد از برچیده شدن جمهوری فلورانس در پی شکست از سپاهیان پاپ و بازگشت خاندان مدیچی^{۱۷} به قدرت صورت گرفت و حتی او مدتی به زندان افتاد و پس از آزادی نیز مدتی تحت نظر بود (آشوری ۳۳).

ریشه‌یابی علت نابسامانی و اضطراب

شاید بتوان علت عمده نابسامانی‌ها و اضطراباتی که در عصر سعدی بر ایران سایه انداخته رادر بی‌کفایتی حاکمان دانست. شکست خوارزمشاهیان از مغول معلول اتخاذ سیاست‌های نادرست سلاطین خوارزمشاهی خاصه سلطان محمد خوارزمشاه است؛ از جمله این سیاست‌ها می‌توان فهرست وار به موارد زیر اشاره کرد:

از دست رفتن مشروعیت مذهبی دربار در میان مردم به سبب اعمالی چون لشگرکشی به بغداد و شکست اسدآباد (نسوی ۱۳۶۶، ۳۶ و ۳۷)؛ تبعید شیخ الاسلام‌های معروف سمرقند چون جلال الدین و پسرش شمس‌الدین و برادرش اوحدالدین به نسا، راندن بهاولد ملقب به سلطان العلماء از بلخ (نجم رازی ۲۰)، برکنار کردن خاندان روحانی صدر جهان در بخارا (افلاکی ۱۴) و قتل شیخ مجدالدین بغدادی (مستوفی ۴۹۳) که مجموعه‌ی این اقدامات مشروعیت مذهبی خوارزمشاهیان را کاسته باعث دامن زدن تنفر عمومی مردم مسلمان و تا حدودی متعصب آن روزگار گردید. نداشتن محبوبیت مردمی سلطان به علت ظلم و تعدی فراوان کارگزاران او در شهرها، خصوصاً بی‌توجهی سلطان به آن و تمایل شدید به توسعه طلبی و قدرت نمایی باعث شده بود که غالباً مسلمین آن نواحی یوغ اطاعت کفار قراختایی و مغول را به شر ماموران ستمگر و طماع خوارزمشاهی ترجیح دهند (خلعتبری و شرفی ۱۲۴).

از نظر نظامی، سلطان محمد سپاهیان خود را در دستجات مختلف پراکنده کرد؛ «او از تشکیل سپاهی یک - پارچه بیم داشت و می‌ترسید. شدت یافتن اختلافات ترکان خاتون و سلطان محمد باعث شد که سلطان پشتیبانی و حمایت بسیاری از سپاهیان خود را - که عمدتاً نقلی و خویشاوند و فرمانبردار ترکان خاتون بودند - از دست بدهد» (همان).
اعتقادات خرافی، مانند تفال گرفتن به گربه‌ی سیاه و سفید که شرح آن در تاریخ

جهانگشا آمده است (جونی، ۱، ۱۳۴): ترس از سپاهیان مغول که در نخستین رویارویی جوجی با سلطان در دشت قبچاق در جان او رخنه کرده بود (خلعتبری و شرفی ۱۲۴) و عوامل نامربوط و اباطیل دیگر همه حکایت از سست عنصری دربار و بویژه حکمران آن زمان ایران دارد.

در نفثه المصدور شهاب الدین زیدری نسوی که از معتبرترین منابع تاریخی مربوط به عصر خوارزمشاهی و حمله‌ی مغول است می‌توان گزارش‌هایی را دید که نابسامانی دربار را واقعی‌تر می‌نمایاند. شهاب الدین که خود از مردان دیوانی و دبیران جلال‌الدین است و شاهد عینی این اتفاقات بوده در جایی از کتاب خود با لحنی از حسرت، عصبانیت و طعنه در باب رفتار سلطان جلال‌الدین و درباریان و لشکریانش در همان هنگامی که لشکر مغول بیشتر خاک ایران را فتح نموده و در حال پیشروی است این گونه می‌نویسد:

دوازده روز مهلت بموغان که [جلال‌الدین] باستعراض جیوش و عساکر و تنقیف ذوابل و تحدید بوآتر مشغول بایستی بود، از ابتدای صباح تا انتهای رواح، بصید آهو و خربط برمی‌نشست، و بضرب نای و بریط غبوق با صیوح می‌پیوست؛ بنغمات خسروانی از نغمات خسروانه متغافل شده، و باوآتر ملاحی از اوطار پادشاهی متشاغل گشته، سرود رود درود سلطنت او می‌داد، و او غافل؛ آغانی مغانی بر مثالث و مثنای مرثیه جهانبانی او می‌خواند، و او بیخبر؛ صراحی غرغره در گلو افکنده، نوحه کار او می‌کرد، و او قهقهه می‌پنداشت. پیاله بخون دل بحال او می‌گریست، و او قهوه می‌انگاشت» (نسوی، ۱۷، ۱۳۷۰ و ۱۸).

و در جای دیگری ادامه می‌دهد:

«بعضی بخواب غفلت پهلو بر بستر تن‌آسانی نهاده، و طایفه‌ای در شراب ارغوانی دور دوستکانی در داده، تا عاقبت تن‌آسانی هراسانی بار آورده، و دوستکانی دشمن‌کامی. یک روز که خندید که سالی نگریست؟! در وقت عططه کفاح و حممه جیاد و قعقه سلاح و ولوله أجناد، قلقل جام می و چپچاپ بوس و چشچش قلیه و فشفش شلوار بند گزیده، و هنگام تجفاف مغفر زیر لحاف و بستر خزیده، و طرفه آنکه من بنده که چون آهوی دام

دریده و مرغ قفص شکسته آمده بودم، و در تحذیر آن همه مبالغت می‌نمودم، چون همه ابلهان، إلحاقاً للفرء بالأعمّ، در شهر کوران دست بدیده باز نهادم و مصلحت کلیّ فرا آب داد. اجل دو اسپه درپی، عقاب عقاب در شتاب، و مجلس اعلی در شراب، نهنگ جان شکر در آهنگ، و ایشان در نوا و آهنگ، ارقم آفت در قصد جان بیدرنگ، و ایشان در زخمه و ترنگ» (همان ۴۰ و ۴۱).

آنچه که می‌توان به عنوان نتیجه‌ی کلی این استنشادات در نظر گرفت این است که بی‌کفایتی و فساد دربار در شرایطی که دشمن خونخواری چون لشکر سفاک مغول در آستانه‌ی حمله به ایران است و حتی بعد از حمله و اشغال بخش‌های مهمی از ایران کاملاً مشهود است و بی‌گمان سعدی که از نخبگان روزگار خود است این مساله را بهتر از هر کسی درک کرده و شاید بتوان گفت که دغدغه‌ی فرمانروایی سزاوار، همواره در ذهن و ضمیرش جای داشته است.

به همان شکل ماکیاولی نیز شرایط سیاسی زادگاهش را بهتر از هر کس دیگری می‌داند و می‌بیند؛ چراکه، همان‌گونه که ذکر آن رفت، چه از نظر سابقه‌ی خانوادگی که خاندانش سال‌های بسیار طولانی در ارتباط با حکومت و دولت فلورانس بوده‌اند و چه از نظر تجربه‌ی شخصی خودش که سال‌ها در ارتباط تنگاتنگ با سیاست و دارای جایگاه‌های متعدد دولتی بوده و بارها به عنوان سفیر به کشورهای دیگر رفته و نحوه‌ی برخورد حاکمان باثبات و قدرتمند را با مسایل گوناگون با نگاه تحلیل‌گرانه خود ریزکاوی نموده است.

او در نخستین ماموریتش به فرانسه فرصت یافت تا به درستی ببیند «ایتالیای آن روزگار میان چند پادشاهی و جمهوری بخش شده و لگدکوب قدرت‌های جوان نوخاسته‌ی اروپا، همچون فرانسه و اسپانیا، بود. ماکیاولی در اندیشه‌ی یافتن نجات بخشی برای میهن رنج دیده‌ی خویش بود و در شرزگی و استواری و دلیری و نیرنگبازیِ چزاره بورجا و ویژگی‌های شهریار نوخاسته‌ای را می‌دید که به این کار کمر تواند بست (آشوری ۲۹). نخستین پندی که او از این ماموریت می‌گیرد این است که دستگاه حکومتی فلورانس به طور غیرمنطقی و مضحکی مردد و سست جلوه‌گر می‌شود (اسکینر ۲۵). وی حتی از موقعیت سیاسی خود استفاده می‌کند و با الهام از سپاهی‌گری روم باستان و دیده‌های خویش در فرانسه و رومانی بر

آن می‌شود که برای دولت فلورانس سپاهی از مردمان بومی فراهم آورد. چراکه چند سده بود که دولت‌های ایتالیایی در جنگ‌های خود سپاهیان مزدور را به کار می‌گرفتند (آشوری ۳۰).

اوضاع فلورانس شاید به دلیل بی‌کفایتی حاکمانش آن اندازه متزلزل است که وقتی ماکسیمیلیان امپراتور روم مقدس می‌خواهد با کبکبه و دبدبه به ایتالیا بیاید و در شهر رم تاجگذاری کند از اهل فلورانس می‌خواهد برای غلبه بر بی‌پولی مزمنی که همیشه دچار آن بوده به وی کمک معتنا بهی برسانند (اسکینر ۳۶). واضح است که در صورت تحقق این امر مردمان فلورانس مجبور بودند زیر سنگینی آن قد خم کنند.

در قضیه‌ی نزاع احتمالی پاپ جدید با فرانسه بر سر دوک نشین میلان نیز، همان‌گونه که بدان اشاره شد، فلورانس به دلیل ضعف، دچار تزلزل در گرفتن موضعی قاطع می‌باشد. در واقع تاریخ حیات سیاسی ماکیاولی با شکست یکی از حاکمان فلورانس و سرکار آمدن حاکم جدید شروع می‌شود و در سراسر عمر سیاسی ماکیاولی در تمام اتفاقاتی که روی می‌دهد هرگز نمی‌توان فلورانس را جز در موضع ضعف و ترس دید.

رویکردهای سعدی و ماکیاولی به حاکمان

زرین کوب در باب رویکرد سعدی در برخورد با حاکمان اصطلاح «اسلوب مدیحه سرایی انقلابی» را وضع می‌کند. (زرین کوب، ۲۵۵) او معتقد است:

«اگر چه سعدی به سنت دیگر شاعران از ستایش و گزافگویی خودداری ندارد، اما لحن او در خطاب ممدوحان نه لحن بشارتگر بلکه لحن مرد بیم‌دهنده است. غالباً در روی ممدوح می‌ایستد و او را انداز می‌دهد و ملامت می‌کند و از اندیشه بیداد و گناه بر حذر می‌دارد. وقتی عطا ملک صاحب دیوان جوینی را مدح می‌گوید به او که خود یک مورخ و یک دانشمند است گذشت روزگار و تزلزل سرنوشت انسان را تذکر می‌دهد و او را به نیکی و دادرهمنمونی می‌کند. وقتی با انکیانو حاکم فارس خطاب می‌کند از بی‌ثباتی کار دنیا و بی‌قدری مال و مکتت سخن می‌گوید... بدین‌گونه خداوندان ملک را نخست بایک سخن ستایش آمیز آماده می‌کند تا به سخن وی گوش دارند و سپس با تازیانه اندرز و ملامت آنها را ادب می‌کند و به آن چه لازمه و وظایف یک سلطان و امیر واقعی است متوجه می‌دارد» (همان ۲۵۲). ماکیاولی نیز در هر ماموریت و

هر سفر بادقت در کردار و نیت و ویژگی‌های فرمانروایان مختلف دقیق می‌شود تا شاید با گرفتن و آمیختن ویژگی‌های مثبت همه‌ی حاکمانی که در اعمالشان ژرف‌نگری کرده است شهریار آرمانی و مورد نظر خود را بیافریند. پس از بازگشتش از نخستین ماموریت به فرانسه کتابی کوچک نوشت به نام درباره‌ی شیوه‌ی رفتار با شهروندان سرکش والدیکیاناً^{۱۸}. در واقع او در فرانسه با ملتی قدرتمند آشنا شد که در سایه‌ی یک فرمانروا با سنت‌ها و نهادهای سیاسی استوار می‌زیست (آشوری ۲۸ و ۲۹). در ماموریت دیگرش نیز هنگام گذشتن از سوییس، به ادعای آشوری، همان سه روزی که در آنجا به سر برد کافی بود تا نگاهی کوتاه اما باریک بینانه به آن کشور اندازد و همان کار را در مورد آلمان نیز بکند، اما گسترده‌تر. در بازگشتش به فلورانس گزارش درباره‌ی کشور آلمان را می‌نویسد که بعداً آن را با عنوان سیمای کشور آلمان بازنویسی کرد و با باریک‌بینی‌های شگفت توانست دلایل پرتوانی نظامی ملت آلمان و کم‌توانی سیاسی آن را برشمرد (همان ۳۱).

ماکیاولی در سیمای هر فرمانروایی که می‌بیند در صدد یافتن نقاط قوت و ضعف اوست تا به ردیابی و تحلیل ساختار علی و معلولی پیروزی‌ها و شکست‌هایش بپردازد. او در ماموریتش به نزد چزاره بورجا توانست مستقیماً ناظر شیوه‌ی کشورداری روزگار خویش باشد و به ارزیابی آن بپردازد. او در گزارش‌هایش درباره‌ی چزاره چنین جملاتی می‌نویسد: «در دلآوری موجودی فوق انسانی است»، «خویشتن را بر حصول هر چه می‌خواهد توانا می‌بیند»، «مهار همه چیز را شخصاً به دست دارد»، و «با نهایت پنهانکاری و رازپوشی فرمان می‌راند» (اسکینر ۳۰). او در ملاقات با اشخاص مختلف به همین ترتیب در صدد تحلیل کارهای آنها برمی‌آید (ر.ک. اسکینر صص. ۱۸ تا ۴۶).

تجلی دیدگاه‌ها در آثار

از همین مختصر شاید این نتیجه حاصل شود که شباهت‌های فراوانی - دست کم از لحاظ اوضاع سیاسی اجتماعی و شرایط پیرامونی - بین سعدی و ماکیاولی وجود دارد و همین کافی است تا بتوان چنین پنداشت که می‌توان در صدد مقایسه‌ی این دو

18. Valdichiana

شخصیت برجسته‌ی تاریخی برآمد.

سعدی پس از سفر طولانی و چند ده ساله اش به گرد جهان و دیدن و اندیشیدن در چهار گوشه‌ی عالم و اوضاع حاکمان و رعایا و طبقات مختلف مردم به دیدگاه‌هایی درباره‌ی رفتار حکام و سلاطین دست می‌یابد که در آثارش بویژه باب‌های اول بوستان و گلستان و رسایلش متجلی است. و از سوی عصاره و چکیده‌ی ژرف‌اندیشی‌های ماکیاولی در رفتار و گفتار سلاطین و فرمانروایان متعددی که مورد ریزینی قرار داده در کتاب شهریار او نمایان می‌گردد. البته این شباهت چیز پوشیده و دیربایی نیست؛ به طوری که منتقدان و متفکران دیگری نیز بدان پرداخته‌اند. زرین‌کوب پس از یک سلسله استدلال که ثابت می‌کند سعدی تفکرات فرامرزی، فرا محلی، فرا مذهبی، و در واقع جهان وطنی، دگراندیش و انسانی دارد ادامه می‌دهد:

«اما انسان آزاد در جامعه زندگی می‌کند و جامعه برای خود سیاست و حکومت می‌خواهد... درست است که شاهزاده‌ی سعدی در بعضی موارد مثل شاهزاده‌ی ماکیاولی است: فرصتجوی و حيله‌گر. اما این فرصتجویی و حيله‌گری در نظر سعدی تا آنجا رواست که نظم و امنیت ملک را حفظ کند» (زرین کوب ۲۵۹).

شاید همین شباهت‌های موجود میان سعدی و ماکیاولی باعث شده که هردو برای روشنکردن و بهنمودن اندیشه‌ی خود گاه از تمثیل‌ها و تشبیهاتی مشابه و یا بسیار نزدیک استفاده کنند. ذیلاً به نمونه‌هایی از این تمثیلات و تشبیهات اشاره می‌شود.

۱. یکی از معروف‌ترین تمثیل‌های شهریار تمثیل شیر و گرگ و روباه است: «پس، از آنجا که شهریار را گزیری از آن نیست که شیوه‌ی ددان را نیک به کار بندد، می‌باید هم شیوه‌ی روباه را به کار بندد و هم شیوه‌ی شیر را. زیرا شیر از دام‌ها نتواند گریخت و روباه از چنگ گرگان. از این رو، روباه می‌باید بود و دام‌ها را شناخت؛ و شیر می‌باید بود و گرگ‌ها را رماند» (ماکیاولی ۱۴۸).

سعدی همین تمثیل شیر و روباه و گرگ را برای توصیه پادشاه در چپینش سپاهیان‌ش می‌آورد:

به پیکار دشمن دلیران فرست	هزبران به آورد شیران فرست
به رای جهان‌دیدگان کار کن	که صید آزموده‌ست گرگ کهن

مترس از جوانان شمشیر تزن
جوانان پیل افگن شیر گیر
حذر کن ز پیران بسیار فن
ندانند دستان روباه پیر
(فروغی ۳-۶۳)

۲. یکی از بحث‌های مهم کتاب شهریار که چندین جای بدان پرداخته می‌شود و ماکیاولی - حتی آن‌گونه که در بالا از آن یاد شد عملاً در زندگی سیاسی خود - اهمیت بسیار بالایی به آن می‌دهد داشتن سپاهیان کارآمد و قهار است و بر خوانندگان سعدی نیز پوشیده نیست که او در باب رسیدگی به سپاه و دریغ نداشتن گنج و گوهر از سپاهیان و خرسند نگاه داشتن شان به فراوانی توصیه‌ها و داستان‌هایی برای پادشاهان می‌آورد. نکته‌ی قابل توجه در آرای هر دو اندیشمند این است که در بحث سپاهی‌گری و توصیه‌های نظامی هر دو مخالف سپاهیان مزدور و عاریه‌ای و غیر بومی‌اند:

«مزدوران و سپاهیان کمکی بیهوده و خطرناک‌اند. و اگر کسی کار دفاع از کشور خویش را به مزدوران سپارد، هرگز ایمن و آسوده خاطر نتواند بود، چرا که از هم‌گسیخته و قدرت‌طلب و بی‌بند و - بار و پیمان شکن‌اند و با دوستان دلیر و در برابر دشمنان زبون؛ نه ترسی از خدا دارند نه وفایی با انسان...» (ماکیاولی ۱۱۶).

سعدی نیز در این‌باره نظر مشابهی دارد:

سپاهی که عاصی شود در امیر
ندانست سالار خود را سپاس
ورا تا توانی به خدمت مگیر
تو را هم ندارد، ز عذرش هراس
نگهبان پنهان برو برگمار پیر
به سوگند و عهد استوارش مدار
(فروغی ۳-۶۶ و ۶۷)

در همسانی این دو دیدگاه دو نکته قابل ذکر است؛ نخست آن که کمترین و مسلم‌ترین شباهت این دو دیدگاه اعتقاد هر دو اندیشمند به سپاه و سپاهیان وفادار و غیربیگانه است؛ نکته جالب‌تر این است که بعضی اندیشمندان اعتقاد شدید به استفاده از سپاهیان عاریه‌ای و مزدور داشته‌اند که از آن جمله می‌توان به آرای خواجه نظام‌الملک اشاره نمود [۱]. هم‌رایی سعدی و ماکیاولی در این مورد نیز جالب است.

۳. شباهت دیگر این دو نویسنده که در آثار هر دو مشاهده می‌شود داشتن دیدگاه بدبینانه به انسان‌هاست. شاید بتوان شواهدی آورد که هر دو اندیشمند پادشاهان را بدان می‌خوانند: «فرمانروای زیرک پای بند پیمان خویش نتواند بود و نمی‌باید بود آنگاه که به زیان اوست و دیگر دلیلی برای پای بندی به آن در میان نیست. اگر

مردمان همه نیک می‌بودند، این حکمی شایسته نمی‌بود. اما از آن جا که بدخیم‌اند و پیمان خویش را با تو نگاه نمی‌دارند، تو نیز ناگزیر از پای‌بندی به پیمان خود با ایشان نیستی» (ماکیاولی ۱۴۸). و در جای دیگری همین بدبینی نسبت به مردم را این‌گونه بیان می‌دارد: «آدمیان را از آزدن آن کس که بخواهد در دل ایشان جایی داشته باشد باکی نیست... پستی نهاد مردم سبب می‌شود که پیوند مهر را هر زمان که به سودشان باشد بگسلند» (همان ۱۴۳).

سعدی نیز پادشاه را به بدبینی و هوشیاری در برابر انسان‌ها می‌خواند:
 کسی جان از آسیب دشمن ببرد که مر دوستان را به دشمن شمرد
 نگه دارد آن شوخ در کیسه دُر که ببند همه خلق را کیسه بر
 (سعدی ۶۶/۳)

۴. در باب مهیب بودن پادشاه ماکیاولی معتقد است:

«در باب این پرسش که می‌باید مهرانگیز بود یا ترس انگیز، باید گفت که مهر ورزیدن مردم به دلخواه خودشان است و ترسیدن‌شان به دلخواه شهریار. پس، شهریار خردمند می‌باید بر آن چه در کف اوست تکیه زند تا بر آن چه در کف دیگران است. و چنان‌که گفتیم، از نفرت انگیزان می‌باید بپرهیزد و بس» (ماکیاولی ۱۴۵).
 سعدی نیز معتقد است: «در چشم غریبان روا باشد پادشاه را مهیب نشستن و هیبت نمودن» (سعدی ۱۴/۱).

۵. سعدی در باب کشتن بدخواهان نظر خاصی دارد: «بدان را گوشمال دادن و گذاشتن همان مثل است که گرگ گرفتن و سوگند دادن» (سعدی ۲۰/۱). و در بند دیگری می‌گوید: «آن را که درو شری ببند کشتن اولیتر که از شهر بدر کردن که مار و کژدم را از خود دفع کردن و بخانه‌ی همسایه انداختن هم نشاید» (همان).
 ماکیاولی نیز توصیه‌هایی برای قتل عام بدخواهان دارد که در نحوه‌ی اعمال آن چنین می‌گوید: «آنگاه می‌توان گفت که سخت‌کشی به درستی انجام شده است (اگر بتوان از بدکاری به خوبی یاد کرد) که با یک ضربه به انجام رسد و بیمی از کسی بر جای نگذارد. پس از آن نیز دنباله‌گیری نشود مگر برای آسایش رعایا. و سخت‌کشی نادرست آن است که خرده-خرده به کار بسته شود و با گذشت زمان، به جای کاهش، فزونی گیرد.» (ماکیاولی، ۹۹)

آنچه از این سخنان ماکیاولی می‌توان فهمید این است که اعتقاد به قتل‌عام و

کشتار به عنوان پیش فرض پذیرفته شده و وی در این پاره بهترین راهکار را برای اعمال آن در پیش می‌نهد.

۶. در مقوله ی خودداری از جنگ مگر فقط در زمان ضرورت سعدی می‌گوید: همی تا برآید به تدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار و ماکیاولی معتقد است جنگ‌ها تنها هنگامی درست هستند که ضروری باشند (جهانبگلو ۱۲).

مثال‌های فراوان دیگری نیز می‌توان یافت که این دو اندیشمند ضمن آن‌ها توصیه‌های مشابهی برای شاهان و فرمانروایان در پیش می‌نهند مانند ورزیده کردن سپاهیان و امرا و تمرین جنگاوری با شکارکردن (ماکیاولی ۱۳۰ و سعدی ۶۴/۱). در باب خشنود کردن و رعایت حقوق رعایا و نرنجاندن شان و اعتماد و تکیه به آن‌ها شاید بتوان ادعا نمود که در آثار سعدی یکی از پر بسامدترین سخنان است از آن جمله ۱۴/۳ و ۱۵/۳ و ۱۶/۳ و ۲۲/۲ و در آرای ماکیاولی تقریباً در بیشتر جاها سخن در رعایت حال رعایاست از آن جمله در صفحات ۱۰۰ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۴۳ و ۱۵۲ و ۱۵۴ و ۱۶۹.

بحث و نظر

اندیشمندان و منتقدینی در تاریخ نقد و نظر ادبی ایران به وجود شباهت‌هایی از این دست پی برده و بدان اشاراتی داشته‌اند که در این میان می‌توان به زرین کوب و ادوارد براون اشاره نمود. شاهد سخن زرین کوب در باب قیاس این دو اندیشمند پیش‌تر در همین گفتار ذکر شد؛ ادوارد براون نیز معتقد است آثار سعدی یکی از بزرگترین آثار مکتب ماکیاولی در زبان فارسی است (براون، ۱۳۶، ۲۱۰). از آنجا که آثار ماکیاولی و شخصیت این اندیشمند گاه با بدبینی مورد قضاوت قرار گرفته و حتی این نام گاه برابر با شرارت و پلیدی بوده است سنجش و قیاس سعدی با چنین اندیشمندی ممکن است مغرضانه به نظر رسد. بعضی از منتقدین مانند دو منتقد اخیر بیشتر به جنبه‌ی وجود شباهت‌های میان این دو نظر داشته‌اند و در آرایش آن سوءنظری در چنین قیاسی کمتر دیده می‌شود. اما برخی دیگر با دستاویز قرار دادن چنین شباهتی سعی در خوارداشت و کم‌گرفت و حمله به سعدی داشته‌اند. عده‌ای نیز با رد چنین ادعاهایی منکر وجود هرگونه شباهتی میان این دو گردیده‌اند.

درپی اندکی بدین موضوع نگریسته خواهد شد.

در راستای چنین بحث‌هایی توجه به چند نکته ضروری به نظر می‌رسد. ماکیاولی از دو دیدگاه مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است. نخستین دیدگاه، رویکردی است عامیانه و سنتی که بدون نظر به آثار ماکیاولی و درک لایه‌های ژرف اندیشه‌هایش به شکل مثل سائر درآمده و برای انتساب خباثت و فرومایگی به کرداری آن را ماکیاولیستی قلمداد می‌کنند. شاید بتوان ادعا نمود اکثر عوام و بعضی از خواصی که چنین انتسابی را به کار می‌برند آثار ماکیاولی را مطالعه ننموده‌اند.

پس از مرگ ماکیاولی اسقف کانتربوری او را به خاطر جراتی که برای نوشتن کتاب شه‌ریار نشان داده بود با شیطان مقایسه کرد (جهان‌نگو ۱۰). مارکس و انگلس ماکیاولی را از بزرگترین خطرهایی می‌دانند که اساس اخلاقی حیات سیاسی را تهدید می‌کند و طرفداران او کسانی‌اند که در دوره‌های انقلابی توانمندی‌های دموکراتیک را فلج می‌کنند (اسکینز ۱۶). ویلیام شکسپیر او را آدم کش لقب داده است (همان). از سویی در سال ۱۷۸۷ م. در کنار مقابر بزرگان فلورانس چون دانته و گالیله و میکل آنژ بنای بزرگداشتی برای ماکیاولی می‌سازند که بر آن نوشته‌اند: هیچ کلامی برای مدح صاحب این نام کافی نیست (جهان‌نگو ۱۰).

به عنوان نکته‌ی نخست در این موضوع آن چه به یقین می‌توان درباره‌ی وی گفت این است که آثار او یکی از بزرگترین بناهای تفکر سیاسی است زیرا ماکیاولی از نخستین کسانی است که تفکر جدید سیاسی را پایه‌گذاری کرده است (همان ۱۱). سه جریان عمده در تاریخ فلسفه سیاسی دوران مدرن را از هم تفکیک می‌کند: موجی که با ماکیاولی و هابز آغاز شد، موجی که به وسیله ژان ژاک روسو ایجاد شد و موج سوم که سردمدارش فردریش نیچه است. با اینکه موج اول به وسیله ماکیاولی و هابز ایجاد شده اما پایه‌گذار اصلی آن ماکیاولی است. (نمازی) او با این اصل که سرشت بشری دگرگونی‌ناپذیر است، نخستین کسی بود که علم سیاست را بر پژوهش رفتار بشری بنیاد نهاد نه پیشداوری‌های اخلاقی (آشوری ۳۹). وی درپیش‌نهنده‌ی پاسخ عملی به مسأله‌ی پایه‌ریزی دولت است؛ از دید وی، مسأله سیاست به مسأله ایجاد نظامی برای اداره‌ی انسان‌ها می‌انجامد. برای او نظام سیاسی، ساخته‌ی مردان بزرگی است که موفق شده‌اند بنا بر ضرورت دولتی بوجود آورند. وی با در نظر داشتن این نکته که پیروزی سیاسی از پیروزی نظامی ناشی می‌شود معتقد است که شرایط توازن و بقای

هر سیاستی در جنگ فراهم می‌آید و گاه جنبه‌ی ناپیدای حيله از جنبه‌ی پیدای زور بیشتر به کار می‌آید. به زغم همه‌ی اینها او بر آن است که جنگ‌ها تنها هنگامی درست هستند که ضروری باشند (جهانگلو ۱۲).

نکته‌ی دوم در باب ماکیاولی و اندیشه‌اش این است که تاریخ، کتاب شه‌ریار ماکیاولی را به عنوان شاهکار برگزیده و کتاب گفتارهای او را فراموش کرده است که موجب کج‌اندیشی‌های فراوانی درباره‌ی وی و آثارش شده و او را سلطنت طلب دانسته‌اند؛ حال آن که سراسر بررسی‌های او در باب واقعیت سیاست مبتنی بر حکومت جمهوری است. ژان ژاک روسو و اسپینوزا با استناد به علاقه‌ی شدید وی به آزادی و جمهوری‌گرایی‌اش کوشیده‌اند تا روشنایی اصلی را به آثار ماکیاولی بازگردانده و وی را از افتراهای هم‌عصرانش مبرا سازند؛ روسو معتقد است که شه‌ریار ماکیاولی کتاب جمهوری‌خواهان است و اسپینوزا می‌گوید: من باید این داوری را در مورد این مولف چیره دست بپذیرم که وی، به اعتقاد همه، همواره طرفدار آزادی است (همان ۱۵). اگر ماکیاولی در روزگار عقل یعنی سده‌ی هیجدهم دستاویزی برای بدنام کردن بود در سده‌ی نوزدهم، یعنی روزگار ملت باوری مدرن، وی را بازیافتند و در جایگاه سزاوار خود نشان‌دند. در این دوره بود که ماکیاولی لیبرال، دموکرات و میهن‌پرست کشف شد^{۱۹} (آشوری ۴۸).

سومین و اصلی‌ترین نکته درباره‌ی ماکیاولی این است که اسطوره‌هایی که نماد پلیدی‌اند با نام‌هایی چون ماکیاولیسم و ماکیاولی‌گرایی بسیار فراتر از شخصیت و آثار وی رفته‌اند و مفهوم پیوند زدن بی‌اعتنایی به اصول اخلاقی با سیاست را با خود دارند. اگر نزد ماکیاولی سیاست تصویری غیراخلاقی دارد به این سبب است که سیاست دارای ماهیتی است غیرمقدس. او بر اساس استنباطی که از سیاست دارد، برای فراهم آوردن شرایط تحکیم دولت، هر کاری را مجاز می‌داند و به همین سبب سیاست را از هرگونه جنبه‌ی تقدس عاری می‌شمرد (همان ۱۷). نکته در این است که در پیش نهادن چنین آراییی از سوی ماکیاولی همزمان با فرمانروایی بزرگانی است که یا مانند پاپ یولیوس مستقیماً وابسته به کلیسا هستند و یا چون ساوونارولا داعیه‌دار رویکردی مسیحی و تندرو هستند.

سعدی یکی از موجه‌ترین و محبوب‌ترین شعرا و حتی اندیشمندان تاریخ ادب

۱۹. همان‌گونه که در همین مقاله اشاره شد تامس هابز نیز در احیاء آرای او موثر بود که وی نیز با مخالفت کلیسا روبه‌رو شد.

ایران بوده و همان‌گونه که به نقل از صفا ذکر آن رفت از دید عده‌ای بزرگترین شاعر ایران پس از فردوسی است و از دید زرین‌کوب همان‌گونه که پیش‌تر یاد شد چهره‌ای جهانی است با اندیشه‌هایی جهانی که محبوبیت و مقبولیت او نیاز به دفاع و استدلال نداشته و می‌توان ادعا نمود که دیدگاه‌های منفی و رویکردهای بدبینانه‌ای که احیانا در مورد وی وجود داشته هرگز به اندازه‌ی چنین دیدگاه‌هایی در مورد ماکیاولی نبوده و اگر چنین دیدگاه‌هایی هم احیانا در مورد وی دیده شده است کوچک‌ترین لطمه‌ای به جایگاه بلند وی در تاریخ ادب و اندیشه نزنده است. شاید به اشتباه یا به هر دلیل دیگری نام ماکیاولی پلیدی و شرارت را به ذهن عامه مردم بیاورد اما سعدی نه تنها چنین نیست بلکه شاید نام وی به یادآورنده‌ی انسانیت و اخلاق است و گواه این سخن، شعر درخشان وی بر سردر سازمان ملل است که تا ابد خواهد درخشید.

آنچه باید بدان توجه نمود این است که اسطوره‌ای از پلیدی به نام ماکیاولیسم که به عنوان مثل سائر در افواه عام و خاص افتاده و نماد شر و شیطان است، برساخته‌ای است که ارتباط چندانی به جان و مفاهیم ژرف آثار ماکیاولی ندارد. پس می‌توان گفت که ماکیاولی واقعی و اندیشه‌ها و آرای‌اش مقوله‌ای است جدای از آن اسطوره‌ی پلیدی‌ها تحت عناوینی چون ماکیاولیسم و ماکیاولی‌گرایی و امثالهم. نکته‌ای که در این‌جا باید مد نظر داشت این است که هدف از در برابر نهادن و سنجش ماکیاولی و سعدی قیاس آرای سعدی است با آرای شخص حقیقی نیکولو برناردو ماکیاولی و نه اسطوره‌ی جعلی و برساخته‌ی موجود. حال می‌توان گفت که در بحث‌های سنجش سعدی و ماکیاولی که اخیرا گاهی بدان‌ها پرداخته شده است [۲] قبل از هر چیز باید معین و مشخص شود که قیاس سعدی با کدام ماکیاولی صورت می‌گیرد؛ ماکیاولی واقعی و یا اسطوره‌ای به نام ماکیاولیسم. پس می‌توان نتیجه گرفت آن‌هایی که قصدشان خوارداشت و کم‌گرفت و تحقیر سعدی است او را با اسطوره‌ی برساخته و جعلی ماکیاولی قیاس نموده‌اند و گروهی که در صدد دفاع از سعدی برآمده منکر هرگونه شباهتی بین آرای این دو اندیشمند شده‌اند نیز در چنین راهی قدم برمی‌دارند. کسانی که برای حمله به سعدی دست به چنین قیاس و سنجشی می‌زنند ضمن نمایش تنک‌مایگی خود، دست‌کم در تحلیل آرای ماکیاولی، بیشترین توفیقی که به دست بیاورند، نزد تنک‌مایگانی است که اشرافی به ژرفای اندیشه‌های

بلند نیکولو ماکیاولی ندارند و ناخواسته با قیاس این دو اندیشمند پنجره‌ای می‌گشایند به افقی نوین از خوانشی دیگرسان از سعدی که این بار در لابه‌لای سطور بوستان و گلستان در پی کشف لایه‌های دیگری از اندیشه‌های سعدی‌ای باشیم جمهوری خواه، لیبرال، دموکرات، و آزادی خواه. شاید در پژوهشی دیگر.

نتیجه‌گیری

ساختار مشابه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دو جامعه می‌تواند در اندیشه‌ی اندیشمندان آن جوامع برون‌دادهای مشابهی به دست دهد. در باب وجود شباهت‌هایی میان ساختارهای حاکم بر شیراز و فلورانس و در مقیاس بزرگ‌تری ایران و ایتالیای عصر سعدی و ماکیاولی بدون تردید شباهت‌های فراوانی به چشم می‌خورد. براساس چنین حکمی می‌توان گفت سعدی و ماکیاولی دو اندیشمندان که شباهت‌های فراوانی بین شرایط روزگارشان می‌توان دید و بالطبع می‌توان اندیشه‌ها و آرای نزدیک به هم در آثارشان یافت. وجود چنین شباهتی نکته‌ای دیرپاب و غامض نیست و اندیشمندان و منتقدین فراوانی با دیدگاه‌های مختلف به آن اشاره کرده‌اند. از آنجا که سعدی حدود دو قرن مقدم بر ماکیاولی است و هیچ‌گونه سند محکمی دال بر تاثیرپذیرفتن ماکیاولی از آثار سعدی وجود ندارد، شاید بتوان ساختارهای اجتماعی مشابه حاکم بر اجتماع عصر آنها را از اصلی‌ترین دلایل چنین شباهت‌هایی در آرای آنها دانست. حاصل و بازتاب دغدغه‌های ذهنی این دو اندیشمند از چنان شرایط مشابه، بخش‌های نزدیک به هم و آرای تقریباً همسانی است که در آثار آنها یافت می‌شود.

منابع

- اسکینر، کوئنتین. ماکیاولی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ چهارم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
- افلاکی، شمس‌الدین عارفی. مناقب العارفین، تصحیح یازجی، ج ۱، آنقره، ۱۹۵۹م.
- براون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران از سعدی تا جامی، ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت، چاپ سوم، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱.
- براون، ادوارد. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ترجمه فتح‌الله مجتبائی و غلام حسین صدیقی افشار، چاپ چهارم، تهران، مروارید، ۱۳۶۷.
- جوینی، علاء‌الدین عطا ملک بن بهاء‌الدین محمد بن محمد. تاریخ جهانگشای جوینی، محقق / مصحح محمد قزوینی، ج اول، چاپ چهارم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۵.
- جهاننگلو، رامین. ماکیاولی و اندیشه‌ی رنسانس، چاپ چهارم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- خاعتبری، الهیار و محبوبه شرفی. تاریخ خوارزمشاهیان، چاپ چهارم، قم، سمت، ۱۳۸۵.
- ریتزر، جورج. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۸.
- ریپکا، یان. تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ترجمه عیسی شهابی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- زرین کوب، عبدالحسین. با کاروان حله: مجموعه‌ی نقد ادبی، چاپ نهم، تهران، علمی، ۱۳۷۴.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، بروخیم، ۱۳۲۰.
- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، تلخیص سیدمحمد ترابی، ج دوم، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۷.
- ماکیاولی، نیکولو. شهریار، ترجمه داریوش آشوری، چاپ سوم، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۹.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- نجم‌رازی، ابوبکر بن محمد. مرصاد العباد، به اهتمام محمد امینریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- نسوی، محمد زیدری. سیره السلطان جلال‌الدین، ترجمه محمدعلی ناصح، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ سوم، تهران، علمی، ۱۳۶۶.
- نسوی، شهاب‌الدین محمد. نقتة المصدور، محقق / مصحح امیرحسین یزدگردی، چاپ دوم، تهران، نشر ویراستار، ۱۳۷۰.
- نمازی، رسول. فرهیختگان، دوره جدید شماره ۸۱۵، دوشنبه ۴ اردیبهشت ۹۱، در باب نگاه لئو اشتراوس به نیکولو ماکیاولی؛ چیستی مساله‌ی ماکیاولی.
- سایت مرکز سعدی شناسی به آدرس: <http://sadishenasi.ir/Detail.aspx?id=575> حاوی متن سخنرانی و مقاله‌ی دکتر سعید حمیدیان

[۱]. برای مطالعه‌ی بیشتر ر. ک. نظام الملک؛ طوسی؛ ۱۳۴۴؛ سیرالملوک؛ به کوشش هیوبرت دارک؛ تهران؛ علمی و فرهنگی.

[۲]. برای مطالعه بیشتر ر. ک. پایگاه اطلاع رسانی شهر کتاب، به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)، دکتر سعید حمیدیان، دومین دوره درس‌گفتارهایی درباره سعدی، «سعدی، از پندار تا واقعیت»، ایشان در پاره‌ای

از سخنان خود که به شکل مقاله در سایت مرکز سعدی‌شناسی به آدرس: <http://sadishenasi.ir/Detail.aspx?id=575> قرار داده‌اند می‌فرمایند: «ادوارد براون انگلیسی را چه افتاده که مثل هموطنان شنعت‌زن ما، گلستان را «یکی از بزرگ‌ترین آثار مکتب ماکیاول [ماکیاولی] در زبان فارسی» می‌داند بی‌آن که حتی یک مورد و مصداق از این مقوله در گلستان یا دیگر آثار سعدی به دست دهد؟ (ادوارد براون، ۱۳۵۱: ۲۱۰) و آنگهی، ماکیاولیسم در عالم سیاست و کشورگردانی با توجه به مسئولیت حاکم در قبال منافع جامعه و مملکت خویش مطابق با موازین خردانسان است، یعنی با فرض مستبعدگرایی سعدی، صورت‌های قدیم‌تر آن نیز اساساً چیز بدی نیست. به عکس، این تهذب‌گرایی در امری کاملاً عملی و اعتباری به نام سیاست است که بلاهت به شمار می‌آید. اتهام «فرصت‌طلبی» نیز از همین شمار است و باز بدون سند و شاهد. باید گفت تحقق فرصت‌طلبی، تنها وقتی است که منفعتی شخصی یا گروهی برای کسی در برداشته باشد. کجای آثار سعدی چنین بوده است؟» همچنین دکتر مهدی محبتی در ششمین دوره‌ی درس‌گفتارها درباره سعدی که در روزهای چهارشنبه، ۱۴، ۲۱ و ۲۸ مرداد ۱۳۸۸ در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شد. در این سخنرانی‌ها انتقادات منتقدینی چون علی دشتی، احمد کسروی و نیما یوشیج به سعدی مورد بررسی قرار گرفته است.